

فهرست

مقدمه.....	۳
گذری بر زندگانی ابن عربی و فصوص الحکم او.....	۱۴
بابا رکن الدین شیرازی.....	۲۰
آثار بابا رکن الدین.....	۲۵
شرح فصوص الحکم رکنای شیرازی.....	۳۵
ویژگیهای شرح شیرازی.....	۳۹
تحریرهای نصوص الخصوص.....	۳۹
نکاتی درباره شرح رکنای شیرازی.....	۴۴
اشاراتی چند در شرح عارف شیرازی.....	۴۶
سبک نگارش و انشای رکنای شیرازی.....	۴۸
مراحل تصحیح.....	۴۹
نسخه های اساس تصحیح.....	۵۰
روش تصحیح.....	۵۲
ویژگیهای رسم الخط.....	۵۴
متن نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص.....	۱
دیباجه.....	۳
شرح خطبه فصوص.....	۲۷
۱. فصّ حکمة إلهیة فی کلمة آدمیة.....	۵۷
۲. فصّ حکمة نفثیة فی کلمة شیئیة.....	۱۸۷
۳. فصّ حکمة سبوحیة فی کلمة نوحیة.....	۲۹۹
۴. فصّ حکمة قدوسیة فی کلمة إدربیة.....	۴۰۹

٤٦٩	٥. فصّ حكمة مُهَيِّمِيَّة في كلمة إبراهيميَّة
٥٣٧	٦. فصّ حكمة حَقِيَّة في كلمة إِسْحَاقِيَّة
٦٢٣	٧. فصّ حكمة عَلِيَّة في كلمة اسماعيليَّة
٦٨١	٨. فصّ حكمة رَوْحِيَّة في كلمة يعقوبيَّة
٧٢٥	٩. فصّ حكمة نورِيَّة في كلمة يوسفِيَّة
٨٠١	١٠. فصّ حكمة أَحَدِيَّة في كلمة هوديَّة
٩٠٣	١١. فصّ حكمة فَاتِحِيَّة في كلمة صالحِيَّة
٩٤٥	١٢. فصّ حكمة قَلْبِيَّة في كلمة شعبيَّة
١٠٢٣	١٣. فصّ حكمة مَلَكِيَّة في كلمة لوطِيَّة
١٠٦٧	١٤. فصّ حكمة قَدَرِيَّة في كلمة عَزَيزِيَّة
١١٢٥	١٥. فصّ حكمة نَبَوِيَّة في كلمة عيسويَّة
١٢٥١	١٦. فصّ حكمة رَحْمَانِيَّة في كلمة سليمانِيَّة
١٣٢٧	١٧. فصّ حكمة وَجُودِيَّة في كلمة داوديَّة
١٣٧٧	١٨. فصّ حكمة نَفْسِيَّة في كلمة يونسِيَّة
١٤١١	١٩. فصّ حكمة غَيْبِيَّة في كلمة أَيُّوبِيَّة
١٤٥٣	٢٠. فصّ حكمة جَلَالِيَّة في كلمة يحيويَّة
١٤٦٩	٢١. فصّ حكمة مَالِكِيَّة في كلمة زكراويَّة
١٤٩٩	٢٢. فصّ حكمة إِيْنَاسِيَّة في كلمة إِيْلَاسِيَّة
١٥٥١	٢٣. فصّ حكمة إِحْسَانِيَّة في كلمة لَقْمَانِيَّة
١٥٧٧	٢٤. فصّ حكمة اِمَامِيَّة في كلمة هَارُونِيَّة
١٦١٥	٢٥. فصّ حكمة عَلَوِيَّة في كلمة موسويَّة
١٧٢٣	٢٦. فصّ حكمة صَمَدِيَّة في كلمة خالديَّة

۱۷۳۱.....	۲۷. فصُّ حكمة فردیة فی کلمة محمدیة
۱۸۲۱.....	فهرستها
۱۸۲۳.....	فهرست تفصیلی
۱۸۲۳.....	نصوص الخصوص فی ترجمة الفصوص
۱۸۷۹.....	فهرست آیات
۱۹۱۵.....	احادیث
۱۹۳۰.....	اشعار فارسی
۱۹۴۱.....	فهرست مصراعها
۱۹۴۲.....	اشعار عربی
.....	نمایه عام
۱۹۶۲.....	فهرست موضوعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الاستيفاق من الحكيم الخبير

الحمدلواهب الحكمة و العقل و الصلاة على النبي و الاهل

انسان از دیرباز می کوشد که جایگاه خود را در منظومه هستی دریابد، و در این کوشش افزون بر بهره از حواس پنجگانه خود در صدد استفاده از عقل خویشتن است، تا بدان جا که با استفاده از ابزار عقل به نقد داده های حسی می نشیند و در طی تتبع حسی خویش، خود را به فهم گزاره های همه شمول سوق می دهد و در اصطلاح، به فهم کلیات نائل می گردد؛ و در این جاست که درصدد بر می آید که برای خود منظومه ای عقلی فراهم آورد. و بدین گونه یک دستگاه فکری برای خود بسازد.

در این میان توجه به حجم اطلاعات، و افزون ساختن گزاره های متعدد به دستگاه فکری او، چه بسا بنیاد عقلانیت پیشین او را تکمیل سازد و چه بسا به انهدام عقلانیت سابق وی منتج گردد.

و اما در این میان دو پرسش باقی می ماند:

الف: آیا حجم اطلاعات و دانش او در فهم خویشتن و جهان کافی است؟

ب: آیا ابزار کسب اطلاعات او منحصر به حواس پنجگانه و عقل است؟

پاسخ بدین دو پرسش، موجب ظهور مکتبهای فکری متعددی شده است، هر متفکری با تکیه بر پیش فرضهای خاص خود در صدد پاسخگویی بدین سؤالات است. در این میان برخی به حق سؤال اول را به دو پرسش دیگر احاله نموده اند.

۱- آیا فهم جهان در همه ابعاد، برای انسان لازم است؟

۲- آیا فهم خویشتن بر فهم جهان مقدّم است؟

و بدین گونه مشکل فکری انسان افزون شده است، ولی گویی پاسخ به این امور بر تمامی افکار و فعالیت‌های عقلانی انسان سیطره داشته، و او را به خوانشی نو در افکارش می خواند.

در پاسخ به این پرسشها فیلسوفان و عارفان گوی سبقت را از دیگران ربوده اند و هر یک مشربی را در پی گرفته اند. عارفان بر این باورند که: اولاً: فهم خویشتن بر فهم جهان مقدّم است.

و ثانیاً: ابزار شناسایی محدود به حواس پنجگانه و عقل نیست.

و ثالثاً: شناخت جهان در همه ابعاد مطلوب نیست؛ زیرا عمر فردی یک انسان محدود بوده و فرصت کسب همه دانشها را ندارد.

عارفان با توجه به اصول فوق درصدد پاسخگویی به پرسشهای قبل برآمده اند و در این راستا بنایی را به نام «سیر و سلوک» پی نهاده اند. ولی این ترکیب در حقیقت «سلوک و سیر» می باشد.

«سلوک» در حقیقت آیین نامه ای جهت زندگی و فهم خویشتن است که در پی آن «سالک» به معرفت هستی دست می یابد.

و «سیر» محصول گردش در خویشتن و تتبع در آفاق است، که در پی آن «سائر»، ساحات وجودی را در می نوردد و به فهم گزاره های نوینی در حوزه نفس و جهان نائل می آید، و محصول این عمل، همان اصطلاح مشهور، سیرانفسی و آفاقی است.

بنابراین، از نظر عارفان هیچ سلوک حقیقی ای بدون «سیر» نیست، و «سیر» نشانه صحت سلوک است.

از این رو در اندیشه عرفانی، بخش قابل توجهی به حوزه «مکاشفات و مشاهدات و معاینات» اختصاص یافته است که در این مجال فرصت بازکاوی آنها

نیست.

پاره ای از عارفان الهی در پی سیر انفسی و آفاقی در صدد عرضه محصول سیر خود برآمده اند، که در این میان گاه عمده توجّه به سیر انفسی بوده و گاه به سیر آفاقی. در این میان شیخ اکبر محیی الدین عربی در قرائتی، بیشتر گزارشگر سیر آفاقی خویش بوده است.

ابن عربی در گزارش خود، به طور طبیعی از دستگاه رایج زبانی عصر خویش تبعیت کرده، ولی چون گاه و بی گاه مفاهیم دریافتهای وی از حوزه زبان عصری خود خارج بوده، به ناچار وی جهت تفهیم مطالب خویش به تأسیس یا بازخوانی اصطلاحات عرفانی همت گمارده و در بیان مطالب، به شیوه ای خاص سخن گفته است، مثلاً سخن از «فیض اقدس» و «اعیان ثابته» و «هیولای کلیه» رانده، حال آن که در گزارشهای موجود از متفکران و عارفان قبل از او، چنین اصطلاحاتی با این معانی قابل مشاهده نیست.

ابن عربی که خود، خوش بر این فرآیند اصطلاح سازی واقف است، فصلی از کتاب بزرگ خود «الفتوحات المکیه» را بدین امر اختصاص داده، و بدین گونه توانسته است حجمی کم نظیر از مشاهدات خود را به رشته بیان درآورد. و همین امر او را در میان تمام متفکران جهان برجسته ساخته است.

بنا به گفته فوق در پی تتبع آثار ابن عربی، ما با حجمی وسیع از اطلاعات نوین هستی شناسی و انسان شناسی روبرو خواهیم بود که فراگیری آن ما را با مشکل روبرو خواهد ساخت.

این امر مهمّ بر شاگردان مکتب ابن عربی و به ویژه صدرالدین قونوی، شاگرد بلافصل وی مخفی نماند، قونوی در صدد برآمد که بر بنیاد علم سازی عصر خود که برگرفته از حکمت مشاء بود، به ساختمان فکری ابن عربی، نظم و نسقی دهد؛ از این رو آن را به صورت یک دستگاه علمی مدوّن، بنیان نهاد که بعداً به نام «عرفان نظری» شهرت یافت؛ در همین جا باید توجّه نمود که این دستگاه غیر از

«علم التصوّف» است؛ زیرا بنای علم التصوّف بر ساختمان معرفه النفس است حال آن که بنای عرفان نظری عمدتاً متوجه هستی شناسی آفاقی و هستی شناسی نفس است.

در این مقام، چون این گفتار در صدد معرفی شرح فصوص الحکم رکنای شیرازی است، گذری کوتاه بر زندگی ابن عربی و اثر جاودان او فصوص الحکم خواهیم داشت.

گذری بر زندگانی ابن عربی و فصوص الحکم او

ابن عربی در ۷ رمضان سال ۵۶۰ ق در شهر مرسیه در خانواده ای از نسل حاتم طایی چشم به جهان گشود، سپس در سال ۵۶۸ ق با خانواده خود به اشبیلیه مهاجرت کرد، پس از فراگیری علوم رایج عصری و به تعبیر او زمان جاهلیت، در سال ۵۸۰ ق به طریقت عرفان داخل شد. تا سن سی سالگی در اشبیلیه ماند و از آن به بعد به سیر آفاق پرداخت. در سال ۵۹۱ ق در شهر فاس به خدمت «خاتم ولایت محمدی» رسید، و سالیانی متمادی به سیر آفاق از اندلس تا شمال آفریقا پرداخت. سپس در حدود سال ۵۹۸ ق تا ۶۰۰ ق در مکه مکرمه ماند و در سال ۶۰۱ ق به قونیه رفت و از این سال تا آخر عمر در سرزمینهای آناتولی و شامات بسر برد، تا آن که در سال ۶۳۸ ق در سن ۷۸ سالگی در دمشق درگذشت و در دامنه جبل قاسیون به خاک سپرده شد.^۱

ابن عربی در طول عمر با برکت خود آثار بسیاری را به رشته تحریر درآورد، در دو فهرست نگارش شده ابن عربی از آثار خودش، در یکی به ۲۴۸ اثر و در دیگری به حدود ۲۹۰ نگاشته اشاره شده^۲ و بنا بر استقصای عثمان یحیی ۸۴۶

۱ - ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴/ ۲۲۹- ۲۳۰

۲ - مؤلفات ابن عربی تاریخها و تصنیفها / ۳۰- ۴۵

اثر از وی گزارش شده است.^۱ ولی بدون شک مهم‌ترین آثار او عبارتند از: الفتوحات المکیه و فصوص الحکم.

۱- الفتوحات المکیه، مهم‌ترین و مفصل‌ترین اثر بر جای مانده از ابن عربی است. وی این اثر را در نخستین اقامتش در مکه به سال ۵۹۸ ق آغاز کرد و در سال ۶۲۹ به انجام برد و سپس بر آن بخشهایی را افزود، و سرانجام تحریر دوّم و نهایی آن را در چهارشنبه ۲۴ ربیع الاول سال ۶۳۹ ق یعنی دو سال قبل از مرگش در ۳۷ مجلد به انجام برد. بنابر تقسیم ابن عربی کتاب الفتوحات المکیه در شش بخش کلی، مشتمل بر ۵۶۰ باب است، عناوین بخشها عبارتند از: معارف مشتمل بر ۷۳ باب، معاملات مشتمل بر ۱۱۶ باب، احوال مشتمل بر ۸۰ باب، منازل مشتمل بر ۱۱۴ باب، منازل مشتمل بر ۷۸ باب و مقامات مشتمل بر ۹۹ باب. این اثر سترگ نخستین بار در بولاق مصر ۱۲۷۴ ق، در چهار مجلد ضخیم به اندازه رحلی کوچک به چاپ رسید.

۲- الفصوص الحکم، این نگاشته در نگاهی غالیانه به گفته سیدحیدرآملی به منزله قرآن کریم^۲ در میان آثار ابن عربی است، بنا به گفته شیخ در مقدمه کتاب، این نگاشته، محصول مکاشفه شیخ در سال ۶۲۷ ق از رسول اکرم (ص) در شهر دمشق است، که به فرمان رسول خدا، اوجت انتفاع خلق از آن، مأمور به نگاشتن آن گردیده است.

«أما بعد: فإنّی رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مُبَشِّرَة أُرِیتُها فی العشر الآخر من محرم سنة سبع و عشرون و ستمائة بمحروسة دمشق، و بیده صلی الله علیه و آله و سلم کتاب، فقال لی: هذا «کتاب فصوص الحکم» خذه و اخرج به إلى الناس ینتفعون به، فقلت: السمع و الطاعة لله و لرسوله و أولى الأمر

۱- همان/ ۷۹

۲- رک: المقدمات من کتاب نص النصوص / ۲، ۹، ۱۲، ۱۹، ۴۳، ۶۴... همو در ص ۱۰۴ گوید: فالکتاب (فصوص الحکم) یکون من رسول الله - صم - و یکون وصل الیه (یعنی الی ابن العربی) منه علی الوجه المذكور، من غیر خلاف؛ و یکون (فصوص الحکم) عديم المثل و النظير مثل القرآن، كما سبق تقريره.

منا كما أمرنا».^۱

وی در این اثر برین باور است که پاره ای از مطالب معرفتی آن فقط در این اثر موجود است، و در هیچ جا یافت نمی شود، «و هذه مسألة أُخبرت أنه ما سطرها أحد في كتاب لا أنا ولا غيري إلا في هذا الكتاب؛ فهي يتيمة الدهر و فریدته».^۲ و صد البته چون مطالب آن به القاء محمدی است، توانایی افزون ساختن مطالبی از خود را بر آن ندارد: «فاقتصرت على ما ذكرته من هذه الحكم في هذا الكتاب على حد ما ثبت في أم الكتاب. فامتثلت ما رسم لي، و وقفت عند ما حُدَّ لي، و لو رمت زيادة على ذلك ما استطعت، فإن الحضرة تمنع من ذلك».^۳

بنابر روایت جندی، ابن عربی بنابر همین قداست به اتباع خود دستور داده بود که کتاب فصوص همواره مجزاً باشد و با هیچ کتاب دیگری در یک مجلد قرار نگیرد. «و لهذا السرّ نهى الشيخ - رضى الله عنه - أن يجمع بين هذا الكتاب و بين غيره من الكتب في جلد واحد، سواء كان من مصنّفاته أو مؤلّفات غيره من أفاضل أصحاب التحقيق، و أماجد أرباب الطريق، لأنّ مشرب مقام النبوة و حماها، يجلّ و يعلو و يعظم و ينبو عمّا سواه».^۴

شاید از این گونه مطالب سر تسمیه وی به «شیخ اکبر» توسط شاگردان مکتبش روشن گردد؛ زیرا هیچ عارفی قبل و بعد از او چنین ادّعایی نکرده است، و همین امر دستمایه آموزه «خاتم ولایت مقیّده» گردیده است.

در هر صورت نگارش این اثر که در دوران پختگی ابن عربی به انجام رسیده تأثیر ژرفی در متفکران پس از او داشته، تا بدان جا که به گزارش عثمان یحیی بیش از ۱۹۵ شرح و حاشیه و گزارش بر فصوص الحکم نگاشته شده است،^۵ که

۱ - فصوص الحکم / ۴۷

۲ - فصوص الحکم / ۸۹

۳ - همان / ۵۸

۴ - شرح فصوص الحکم جندی / ۱۴

۵ - المقدمات من کتاب نص النصوص، مقدمة عثمان یحیی، / ۱۶-۴۹

بخش معدودی از آنها به نقد ابن عربی اختصاص یافته است.

کتاب فصوص الحکم، مشتمل بر یک خطبه و بیست و هفت فصّ است، که هر فصّ از آن به یک نبی با یک حکمت خاص اختصاص یافته است، عملاً حکمت هر فصّ مطالب فصّ را رقم می زند و ابن عربی در طی آن فصّ با بهره از آیات قرآنی در صدد آن است که سرّ اختصاص هر نبی را به همان فصّ منسوب مستند سازد؛ و دقیقاً همین امر یکی از بخشهای ابهام آلود فصوص ابن عربی است، لذا شارحانی همچو قیصری در آغاز شرح هر فصّ، در ابتدا به سرّ اختصاص هر حکمت به یک نبی می پردازند و سپس مطالب فصّ را شرح می دهند.

نکته در خور توجه در فصّ های این کتاب، محوریت آیات قرآن کریم در ذیل هر نبی است، بدین معنی که توجه به داستان پیامبر مورد بحث و آیات مطرح شده درباره این پیامبر در قرآن، ارتباط خاصی را میان مطالب فراهم می آورد که ابن عربی در صدد تبیین آن است. لذا در یک نگرش، فصوص الحکم تفسیر موضوعی قرآن کریم با محوریت انبیاء است، که در طی آن ابن عربی با استخراج یک حکمت خاص، گسستگی آیات را تبیین می نماید.

تلاش ابن عربی جهت این مهمّ که برای نخستین بار و عملاً آخرین بار در فرهنگ اسلامی اتفاق افتاده، گاه و بی گاه با تعقیدهای لفظی و معنوی همراه است که البته نثر عربی متأثر از فرهنگ اندلسی هم در آن بی تأثیر نیست. شاید به واسطه همین امر است که در گزارش شیخ امیر بدرالدین احمد لاله آمده است: «در آیامی که به مطالعه فصوص الحکم و بعضی از شروح آن مشغول بودیم بعضی از مشکلات آن نسخه چنان است که از شراح، هیچکس حلّ آن نکرده و خدمت خواجه صاین الدین علی ترکه رحمه الله می فرموده اند که: این ها مغولیهای حضرت شیخ است ما شروع در حلّ آنها نمی توانیم کرد.»^۱

نخستین اثر بر جای مانده در تحلیل و شرح این کتاب، رساله «الفکوک»

صدرالدين قونوی (۶۷۲)

ق)، شاگرد بلافضل ابن عربی است، قونوی در این اثر به طور خلاصه و چکیده مطالب هر فصّ را با اضافاتی پیش روی محققان نهاده، که در این جا بایستی توجّه داشت که ترتیب محتوایی مباحث وی با فصوص چندان سازگار نیست، و به نظر نگارنده حجم عمده ای از مطالب قونوی به منزله تکمّله مطالب فصوص است.

و اما نخستین شرح مصطلح این اثر از عقیف الدین تلمسانی (۶۹۰ق) از شاگردان ابن عربی وقونوی است، وی در جای جای نگاشته خود به نقد آراء ابن عربی پرداخته، و سرانجام پس از مرگ شیخ اکبر به مکتب عرفانی ابن سبعین روی آورده است.^۱

البته عثمان یحیی در مقدّمه المقدمات من کتاب نص النصوص/۱۶ از شرح فص ادریسی، از اسماعیل بن سودکین النوری، متوفی ۶۴۶ق موجود در کتابخانه فاتح لسلیمانیه استانبول، ش ۵۳۲۲/۲۱۷ ب- ۲۲۶ ألف گزارش نموده است؛ ولی این شرح کامل نیست.

اگر از این شرح بگذریم تمام شروح نسل اوّل و دوّم فصوص ابن عربی، شروح جانبدارانه مکتب ابن عربی است:

۱- تعلیقه سعیدالدین فرغانی (۶۹۹ق).

۲- شرح مؤید الدین جندی (حدود ۷۰۰ق).

۳- شرح عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ق).

۴- شرح داود قیصری (۷۵۱ق).

این شروح عملاً به عنوان شروح اصلی و مادر فصوص الحکم ابن عربی است که تأثیر آنها در تمامی شروح متأخر همچون رکنای شیرازی، خوارزمی، ابن ترکه، سیدحیدرآملی، مهائمی، شاه کلیبولی، نعمه الله ولی، عبدالرحمن جامی؛ بهاری،

نابلسی و افندی آشکار می باشد.

ولی در این میان باید توجه داشت که:

۱- شرح جندی، شرح چندان کارسازی جهت تحلیل عبارتهای فصوص الحکم نیست، و عمدتاً در بردارنده شرح خطبة فصوص و مطالب جنبی در ذیل عبارات است. افزون بر این دشواری مطالب و پیچیده نویسی آن، این شرح را در گوشه انزوا قرار داده است.

۲- شرح ملاعبدالرزاق کاشانی، وی این شرح را در سال ۷۳۰ ق نگاشته است، این گزارش عملاً نخستین شرح منظم فصوص الحکم می باشد.

بنا به گزارش کاشانی یکی از نسخه های فصوص الحکم موجود نزد وی همان نسخه جندی است که به نزد قونوی قرائت شده است: «و قد وجدت فی نسخه قرأها الشيخ العارف مؤيد الدين - الشارح للكتاب هذا - على الشيخ الكامل صدرالدين القونوي بخطه»^۱ و شاید همین نسخه است که شیرازی در شرح خود از آن یاد کرده است.

۳- شرح شیخ داوود قیصری، وی شرح خود را در شهر تبریز به سال ؟؟؟ به انجام برده است، و در دیباجة آن به استفاده خود از کاشانی اشاره کرده است: «و ساقنتی الأقدار إلى خدمة مولانا الامام العلامة الكامل المكمل، وحيد دهره و فريد عصره فخر العارفين قرّة عين ذات الموحّدين و نور بصر المحقّقين كمال الملة و الحق و الدين، عبد الرزاق بن جمال الدين أبی الغنائم القاساني، أدام الله على المستفيدين بركة أنفاسه و أنار بمعارفه قلوب الطالبين و جلّاسه»^۲.

قیصری یکی از موفّقترین شارحان فصوص در اتباع ابن عربی است تا بدانجا که تأثیر او در تمام شارحان بعدی مشهود می باشد، و این همان امری است که خود قیصری در دیباجة شرح خود بدان اشاره کرده: «و كان الحق قد اطلعني

۱ - شرح فصوص کاشانی/ ۹۰

۲ - شرح فصوص الحکم قیصری / ۴

على معانيه المتساطعة أنوارها و الهمنى بفحاويه المتعالية أسرارها، و أرانى فى سرى من بشرنى بمعرفتى هذا الكتاب و خصّصنى بالعلم به من بين ساير الاصحاب من غير تأمل سابق فيه أو مطالعة و استحضر لمعانيه، عنايةً من الله الكريم و فضلاً من الرب الرحيم»^۱.

وى جهت شرح خود دوازده مقدمه به منزله مدخل فهم اندیشه ابن عربى به ويژه كتاب فصوص الحکم نگاشته، که در طول زمانه عملاً اهميت اين مقدمات بر اصل شرح قيصرى سايه افکنده است.

در هر حال قيصرى با بهره از هوش و سرشار و دقت عقلى خود توانسته است بهترين شرح جامع فصوص الحکم را عرضه دارد.

بابا رکن الدين شيرازى و شرح فصوص الحکم او

مسعود بن عبدالله بياضوى، عارف بزرگ سده هشتم هجرى است که جز اشارات بس گذرايى درباره شرح احوال او، اثرچندانى در دست نيست. خوشبختانه بر اساس چند نگاشته بر جای مانده از او، مى توان به نام برخى از اساتيد و آثار او دست يافت:

۱- کمال الدين ابوالفضل عبدالرزاق بن جمال الدين ابى الغنائم کاشانى (ح ۶۶۰-۷۳۶ ق) شارح فصوص الحکم ابن عربى و منازل السائرين انصارى. وى از بزرگترين مشايخ عرفان در سده هفتم و هشتم هجرى است، در شهر کاشان که در آن روزگار از محل شيعيان بود زاده شد؛ علوم عصرى را از معقول و منقول در روزگار جوانى فراگرفت و از محضر مولانا اصيل الدين (۶۸۵ ق)، و سپس مولانا عبدالصمد نطنزى (۶۹۹ ق)، و سپس شمس الدين کيشى (بعد از ۶۹۹ ق) و ديگران معارف الهى و طريق الى الله را آموخت، و تعلّقى به طريقت سهروردیه

یافت. کاشانی در طول عمر با برکت خود سفرهای متعددی به شیراز، بغداد، کربلا، مصر، مکه مکرمه، تبریز، سلطانیه، سمنان داشت و با مشایخ متعددی دیدار داشت. و خود توانست جایگاه ویژه‌ای در منظومه عرفانی یابد؛ و به عنوان یکی از برجسته‌ترین شارحان مکتب ابن عربی شناخته شود. سرانجام این عارف الهی به روایت در سوم محرم الحرام سال ۷۳۶ ق دار فانی را وداع گفت^۱ و در مقبره استاد خود ملا عبدالصمد در نطنز مدفون گشت.^۲

بابا رکن الدین در شرح فصوص خود بارها از وی نام برده، و او را چنین ستوده است: «شیخنا و سیدنا و مولانا کمال الدین عبدالرزاق کاشانی»؛ «شیخ ما استاد المحققین کمال الدین القاشی»، «شیخ المحققین کمال الدین عبدالرزاق»، «شیخ ما کمال الدین عبدالرزاق القاشی»، «شیخ کمال الدین روح روحه»، «شیخ کمال الحق و الدین رحمة الله علیه».

۲- شرف الدین داوود بن محمود قیصری، شارح فصوص الحکم و تأییه کبرای ابن فارض.

وی در حدود سال ۶۵۶ ق در شهر قیصریه از شهرهای مهم منطقه اناضول پا به عرصه گیتی نهاد. مقدمات علوم را در شهر خود فرگرفت و از محضر سراج الدین ارموی (م ۶۸۲ ق) بهره مند گشت. پس از آن به قاهره رفت و در حدود چهار سال در آنجا رحل اقامت افکند. وی چندی از محضر عارف بزرگ ملا عبدالرزاق کاشانی بهره جست. این عارف متأله چندی به منصب قضاوت و تدریس در قیصریه اشتغال داشت و سپس به عنوان قاضی القضاة شهر قونیه که در آن زمان پایتخت ترکان سلجوقی بود، به خدمت پرداخت. در سال ۷۳۱ ق سلطان اورخان غازی اولین مدرسه عثمانی را در شهر ازنیق ساخت و صاحب

۱- مجمل التواریخ ج ۳ / ۴۹

۲- نیز جهت تفصیل احوال وی بنگرید: تلخیص مجمع الآداب ج ۴ / ۱۸۰ ش ۳۶۲۰، روضات الجنات ج ۴ / ۱۹۷. اعیان الشیعه ج ۷ / ۴۷، الکنی و الالقاب ج ۳ / ۳۷، ریحانة الادب ج ۵ / ۳۴ و مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی / ۲۰- ۱۲۶ (این نگاشته متتبعانه ترین اثر در باره کاشانی و شرح احوال اوست)

ترجمه را به عنوان مدیر و مدرس این مدرسه تعیین کرد که همین امر بیانگر قدرت علمی و نفوذ وی در جامعه علمی آن دوران است. سرانجام این عارف برجسته به قول مشهور در سال ۷۵۱ در همان شهر از نیک دار فانی را وداع گفت و در مقابل مسجد جاندارلی خیرالدین در محله شناردیبی به خاک سپرده شد.^۱

بابا رکن الدین در شرح خود از این استاد خویش به تکرار نام برده است، همچون: «شیخ این ضعیف در این فن، شرف الدین داوود قیصری قدس سره»، «شیخ دوم این ضعیف، در این فن خاصه در این کتاب، مولانا شرف المله و الدین داوود القیصری»، «استاد این ضعیف، شیخ شرف الدین رومی»، «مولانا شرف المله و الدین رضوان الله علیه».

شیرازی در ختم شرح خود، بطور خاضعانه شرح خود را وامدار وی می‌داند. بدان ای رکن شیرازی بخود نگشوده ای این در «شرف رومی» نموده است او به ارشاد تو برهانی

۳- نعمان خوارزمی. بابا رکن الدین در مقدمه کتاب خود، به بزرگی از این استاد یاد می‌کند. «تا درین میانه، زمانه مساعدت کرد، در شهر سینه تسع و ثلاثین و سبع مائة در سرای برکه... به حضور نوربخش بحر علوم و معانی و منبع حقایق حکم عرفانی، شیخ شیوخ الزمان، علاء الحق و الدین، شیخ نعمان خوارزمی... مشرف گشتم؛ و به قصد استفادت از مشکلات فصوص استکشاف کردم. و حقاً که به تخصیص در تحقیق این معانی وحید عصر خویش بود». (صص ۹-۱۰)

بنابر یاد کرد رکنای شیرازی وی از بزرگان منطقه آسیای میانه در سده هشتم بوده است. ولی با این وجود از نعمان خوارزمی اطلاع چندانی در دست نیست.^۲

۱- ر.ک: الرسائل للقیصری / ۸-۹، الاعلام ج ۲ / ۳۳۵ ریحانة الأدب ج ۴ / ۵۰۱. الکنی و الالقاب ج ۳ / ۹۸، مقدمه نقد الفصوص / ۳۷.

۲- لازم به ذکر است که نعمان الخوارزمی المعتزلی مشهور به نعمان ثانی از ملازمان تیمور لنگ - که یاد وی در روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱ / ۱۲۷ و عجائب المقدور ج ۱ / ۱۱۹ آمده است - غیر از صاحب ترجمه است. و در

در پاره ای از مصادر ذکری از وی به میان آمده است.^۱

الف: ابن بطوطه در پی سفر به سرای برکه آورده است: «مدينة السرا زاوية الفقيه الإمام العالم نعمان الدين الخوارزمي، رأيته بها و هو من فضلاء المشايخ، حسن الأخلاق كريم النفس شديد التواضع شديد السطوة على أهل الدنيا، يأتى إليه السلطان أوزبك زائراً فى كل جمعة، فلا يستقبله و لا يقوم إليه و يقعد السلطان بين يديه و يكلمه أطف كلام، و يتواضع له، و الشيخ بضد ذلك! و فعله مع الفقراء و المساكين و الواردين خلاف فعله مع السلطان فإنه يتواضع لهم و يكلمهم بألف كلام و يكرمهم و أكرمنى جزاه الله خيراً و بعث إلى بگرام تركى و شاهدت له بركة». در این نقل اشاره به زاویه و مقام فقاهاست وى قابل تأمل است.

ب: و اما یکی از مفصلترین گزارشهایی موجود درباره وى گفته رمزی در تلفیق الاخبار و تلقیح الآثار فى وقائع قزان وبلغار وملوک التتار ج ۱ / ۷۰۰ است، وى پس از نقل کلام ابن بطوطه گوید: در نیمه رمضان سال ۶۵۷ ق در خوارزم به دنیا آمد، وى پس از کسب علوم ظاهری و فضائل باطنی انقطاع کلی از همه امور یافت و به سلوک الی الله مشغول گشت، تا بدانجا که پادشاهان زمان در مجالست با وى افتخار می کردند. وى یکبار در سال ۷۱۰ به دمشق رفت و بار دیگر در حدود سال ۷۱۸ ق دوباره به آن جا رفت و سپس به طرف قاهره و حج بیت الله رفت و در این اوان با کمک اوزبک خان حاکم وقت که به واسطه کرامتی از زمرة مریدان او گشته بود، خانقاهی در قدس ساخت. بنا به گفته رمزی وى عمری طولانی داشته است. ولى در مجمل فصیحی ج ۲ / ۹۲۳ تاریخ وفات وى ۲۵

شذرات الذهب ج ۶ / ۳۲۱ مناظره ای از میر سید شریف جرجانی نقل شده است که در طی آن وى حکم به ترجیح جرجانی در رویارویی با مخالفانش داده است.

۱- با تشکر از دوست دانشمند و فاضلم جناب حجة الاسلام و المسلمین اکبر راشدی نیا که راهنمایی و یادداشتهای وى در شناسایی نعمان کارگشا بود.

۲- تحفة النظر في غرائب الأمصار و عجائب الأسفار ج ۲ / ۲۶۰

محرم ۷۴۰ ق دانسته شده است.^۱

در کتابهای تراجم و کتابشناسی دو نگاشته از وی یاد شده است:

الف: البديع فی شرح مقدمة البرهان و یا شرح المقدمة البرهانية فی الخلاف.^۲

ب: شرح الفصول السنية فی علم الخلاف.^۳

۴- بابا بیات «ظاهراً از عرفای قرن هشتم هجری است. گویند او مراد واستاد طریقت بابارکن الدین بوده و پس از وفات در تکیه خرابه ای در اواخر تخت فولاد مدفون شده است».^۴

آثار بابارکن الدین :

- ۱- شرح نقش الفصوص تنها یاد از این نگاشته گفته عثمان یحیی است ؛ وی گوید: «شرح نقش الفصوص لركن الدين الشيرازي، المتوفى سنة ۷۴۴ / ۱۳۴۴. موجود فی مكتبة آيا صوفيا (استنبول) ۲۰۵۰. باللغة الفارسية».^۵
- ۲- قلندريه. شيخ آذري طوسي در جواهر الاسرار از آن یاد کرده است که

۱ - شيخ تاج الدين تبريزي يكي از شاگردان مشهور وي و قطب الدين شيرازي است که علم فقه از وي فراگرفته است. عبد الوهاب سبكي در طبقات الشافعية الكبرى ج ۱۰ / ۱۳۸ گوید : «الشيخ تاج الدين التبريزي نزيل القاهرة المتضلع بغالب الفنون من المعقولات والفقه والنحو والحساب والفرائض ببلاده وأخذ عن قطب الدين الشيرازي وعلاء الدين النعمان الخوارزمي... قال شيخنا الذهبي هو عالم كبير شهير كثير التلامذة حسن الصيانة من مشايخ الصوفية . قلت كان ماهراً في علوم شتى وعني بالحديث بالآخرة وسمع بدمشق ومصر من جماعة من مشيختنا واستكتب كتاب الميزان في الجرح والتعديل لشيخنا الذهبي وصنف في التفسير والحديث والأصول والحساب ولازم شغل الطلبة بأصناف العلوم إلى أن توفي بالقاهرة في شهر رمضان سنة ست وأربعين وسبعمائة رحمه الله تعالى». و در بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة ج ۲ / ۱۷۱ آمده است: «علي بن عبد الله بن أبي الحسن الأردبيلي التبريزي الشيخ تاج الدين . قرأ النحو على السيد ركن الدين الأستراباذي والركن الحديثي ، والأصول على القطب الشيرازي ، والبيان على النظام الطوسي ، والفقه على السراج حمزة الأردبيلي ، والخلاف على العلاء بن النعمان الخوارزمي». در این نقل اخیر بر خلاف نقل قبل علاء فرزند نعمان به سهو خوانده شده است . نیز بنگرید : الوافي بالوفيات ج ۲۱ / ۱۴۴ .

۲ - جامع الشروح و الحواشي (جامع الشروح و الحواشي ؛ ج ۲ / ۱۵۳۹ ؛ ج ۳ / ۲۰۹۹)

۳ - تاريخ علماء بغداد المسمى بمنتخب المختار / ص ۱۱۸ شاید این اثر نام دیگری از همان نگاشته قبل باشد .

۴ - دانشنامه تخت فولاد، مدخل : بابا بیات ؛ به نقل از ریحانة الادب ج ۱ / ۲۱۳؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان ج ۱ / ۲۹۹؛ تاريخ اصفهان / ۳۹-۴۰

۵ - المقدمات من كتاب نص النصوص، مقدمة عثمان يحيى / ۳۵

تاکنون نشانی از آن به دست نیامده است.^۱

۳- کنوز الرموز در علم حروف. بابا رکن خود از این اثر چنین یاد کرده است: «اگر خواهی که این بحث را به تفصیل بدانی، در کنوز الرموز که این ضعیف در علم حروف به پارسی نبشته است، نظر کن». (ص ۱۸۴)

۴- کشف الضر فی شرح نظم الدر؛ در شرح تأییه ابن فارض.^۲ تنها نسخه شناخته شده این اثر در ایران،^۳ در ذیل مجموعه شماره ۲۸۱ مجلس سنا از کتب اهدایی دکتر مهدی بیانی موجود است، که متأسفانه اوراقی چند از آغاز و انجام آن افتاده است. این شرح که به سودای تحلیل نظم السلوک ابن فارض به رشته تحریر درآمده، در آغاز به عرضه چند باب و چند فصل در تبیین مبانی کل شرح و در پی آن، افزون بر توضیح لغات دشوار اشعار، به تحلیلی نسبتاً کوتاه از اشعار بر پایه مبانی عرفانی نظری ابن عربی پرداخته است.

بابا رکن الدین در پی بیان مقدمات خود بر این شرح گفته است: «آنچه بر صفایح (کذا) احوال ایشان لایح گشته، در دفاتر و اوراق، بعضی به نظم و بعضی به نثر... ثبت کرده اند و از آن جمله که منثور است، یکی به فصوص الحکم مشهور است... و این فقیر حقیر به موجب اشارتی واجب الطاعه، شرحی مبسوط به زبان پارسی در دو دفتر نبشته است. و از آن جمله که منظوم است قصیده تأییه موسومه به نظم الدر است که از جمله منشئات صفوه اولیاء الله العارفين قدوه اصفیاء الله الواصفين، کاشف معضلات الطریقه، واضح معضلات الحقیقه شرف الملّه و الدین، أبو حفص عمر بن علی السعدی المصری، المشتهره بابن فارض... که این ضعیف نحیف، با قلت بضاعت و ضعف در استطاعت متصدی تألیف شرح آن شده، و فوائدی که از زبان مشایخ و اوستادان خویش ... شنود، با زوایدی که حاله التحریر

۱ - مجله یادگار، عباس اقبال آشتیانی، «بابا رکن الدین و مقبره او»، تهران: س ۲، ش ۴، ۱۳۲۴ش

۲ - نیز بدون ذکر نام کشف الظنون ج ۱ / ۲۶۶

۳ - نسخه‌ای از آن در کتابخانه بروسه ترکیه ۱۶۶ گزارش شده است. رک. فهرستواره نسخه‌های خطی فارسی ج ۷ / ۷۵۱

بر دل این فقیر از غیب گشوده و اسراری که از ملهم بی عیب روی نموده، درین دفتر ثبت کرده... آن را مسمی گردانیدم به: کشف الضر فی نظم الدر» (الف و ب ۵۰، مخطوط، ص ۲۸۱).

نگارش این اثر پیش از نصوص الخصوص است؛ زیرا در شرح فصوص شیرازی / ۸۱۰ آمده است: «چنانچه در شرح قصیده تائیه ابن الفارض - رحمة الله علیه - در شرح بیتی از ابیات این ضعیف مبسوط گفته است».

۵ - معلوم الخصوص من مفهوم الفصوص، این نگاشته را گویی مؤلف به سودای فهم معانی فصوص پس از شرح خود به گونه ای دیگر نگاشته که بنابر نقل وی در نصوص الخصوص معلوم نیست به فرجام رسیده باشد: «حلّ لفظ کتاب از ضرورات ملتزمه شارح می باشد، انصاف می دهیم که: منقح گفته نشده، و در تقریر این فصّ اندکی خبطی در تحریر رفته، و بر ضمیر منیر عارف خبیر سبب آن پوشیده نباشد اگر در کتاب معلوم الخصوص من مفهوم الفصوص که این فقیر حقیر بعضی از آن به تحریر آورده و بعضی در مخیله تصوّر کرده اگر تمام گردد، إن شاء الله القدير بجویند منقح و مضبوط یابند، و این مسکین را به دعائی یاد فرمایند» (ص ۴۰۷).

۶- نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص؛ این نگاشته مفصلترین و مهمّترین اثر بر جای مانده از عارف شیرازی است.^۱ سه فصّ از این نگاشته برای نخستین بار توسط مرحوم، استاد رجبعلی مظلومی در سال ۱۳۵۹ش به همراه مقدمه ای از استاد جلال همایی به زیور طبع آراسته شد.^۲ افزون بر آنچه که از آثار شیرازی می شناسیم، بر طبق دیباجة کتاب نصوص

۱ - افزون بر آثار منثور، اشعاری چند از عارف شیرازی بر جای مانده، همچون:

بر ظاهر است نقشم در باطن است عرشم
آن هر دو من ببخشم در وقت حاتم عشق

۲ - این چاپ فاقد مقدمه تحلیلی مصحح است و گویی آمیزه ای از سه تحریر این نگاشته می باشد که در پی این صفحات معرفی خواهد شد.

الخصوص که گفته است: «واجب دانستم که این کتاب را مقدمه ای مطوّل مشروحه مبسوطه مشتمله بر اصول و فروع معینه مبینه بنویسم، امّا آن را به این ترجمه جمع نگردانم» (ص ۱۱)، شیرازی سودای تحریر نگاشته ای را در بیان کلیات عرفان نظری داشته، که تا حال تحریر معلوم نیست آن را به انجام برده است، یا نه.

افزون بر آنچه گفته شد، نکات زیر با توجّه به مطالعات عصری و خارجی، درباره رکنای شیرازی قابل بازشناسی است.

۱- بر سنگ مزار رکن الدین شیرازی آمده است:

«الا ان اولياء الله لاخوف عليهم و لا هم يحزنون، هذا قبر حجة الأولياء و العارفين، قطب الاوتاد و الوالهيين، برهان الاتقياء و الصالحين، قدوة العشاق و الذاكرين، كهف الموحدين و المحققين، السالك [لمسالك] الائمة المعصومين، و العارف بالحقايق الربانية، الواقف بالدقايق الملكوتية، الطائر بفضاء اللاهوتية، مهبط الانوار و مخزن الاسرار و نفحة العطار و مقام الشطار و محل الاستغفار، ركن الشريعة و الطريقة و الحقيقة و الزمان، بابا ركن الدين مسعود بن عبدالله بيبضاوى، و قد توفى يوم الأحد السادس و العشرين من شهر ربيع الاول سنة تسع و ستين و سبعمائة»

بنابر این عبارت، نکات ذیل مستفاد است:

الف: بر خلاف ضبط نام رکن الدین شیرازی، در برخی از کتابهای تراجم، نام «بابا» در آغاز نام وی به چشم می خورد که نشان دهنده مقام در خور توجه عرفانی اوست، و بنابر تحلیلی اشاره به قدرت ملکوتی وی در شاگردان، و مقام ارشاد او دارد

ب: قید «مسالك الائمة المعصومين»، نشان دهنده، مقام علوی اوست، که دقیقاً

این قید با تحلیل عرفانی اصطلاح «بابا» همخوان است.^۱ لذا، پاره ای از عبارات غیر شیعیانه در آثارش را باید حمل بر مقتضیات عصری وی نمود.

ج: مزار وی محل اقامت، اهل معرفت، بویژه طایفه شطاره بوده است. جالب توجه آن است که هیچ اطلاع در خور توجهی از بقایای طریقت شطار در عصر صفویه به چشم نمی خورد و این قید علی القاعده اشارت به دوران قبل از سلطنت صفویان است.

۱ - بابا به معنی پدر، برگرفته از زبان کودکان است که در زبانهای عربی، ترکی، اردو و بربری نیز به همین معناست. این واژه به طور مجازی بر مناصب ذیل استفاده گردیده است:

۱- به رؤسای برخی گروه ها و سازمانها در زبان ترکی بابا اطلاق می گردد؛ اگر چه حتی وی شخصی سالخورده نباشد؛
 ۲- در قلمرو حکمرانی امپراتور عثمانی و شام و ممالیک مصر به مهتران مسؤول طشت خانه از روی احترام بابا گفته می شده؛
 ۳- پاره از مشایخ طریقت بکتاشیه، نام خود را بابا نهاده اند (ر.ک: دانشنامه جهان اسلام، مدخل بابا، ج ۱/ ۱۹-۲۰)
 لیکن توجه به مقدمات ذیل ما را با اصطلاح خاص عرفانی دیگری مواجه خواهد ساخت:
 الف) عده ای از مشایخ صفویه غیربکتاشی، با گستره جغرافیای فراگیر و با مشربهای گوناگون بدین نام خوانده شده اند؛ مثلاً بابا افضل کاشانی (قرن ششم و هفتم قمری)؛ بابا الیاس خراسانی (قرن هفتم) از منطقه آناتولی؛ باباسامسی (قرن هشتم) و بابا منکو (قرن هشتم) از ماوراء النهر؛ باباطاهر (قرن پنجم) از همدان؛ بابافرج (قرن ششم) از تبریز؛ بابافغانی (قرن نهم) و باباکوهی از شیراز؛ باباقاسم (قرن هفتم) و بابارکنا (قرن هفتم) از اصفهان.

ب) در طریقتهای صوفیان، مرشد سبب هدایت سالک و خروج وی از اطوار نفسی، و وصول او به عالم ملکوت می گردد. در این راه، مشایخ صاحب سلسله در گذشته، همیار وی در خروج از ملکوت به جبروت می گردند.
 ج) در روایات متعدد مستفیضی از حضرت ختمی مرتبت (ص) خطاب به امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب (ع) آمده است: «أنا و أنت أبوا هذه الأمة» العمده / ۳۴۵ و غیره). سرّ این معنی ابتدا در تحلیل فقهی، معنی ابوت و سپس تعمیم آن به امور معنوی آشکار خواهد شد. بنابراین فقهی پدر بدون اذن فرزند، مجاز در تصرف در مال و نفس فرزند خود است، که بخشی از این تصرف تام، پس از بلوغ فرزند به فرزند واگذار می گردد، و سایر حقوق برای پدر محفوظ می ماند. حال با مراجعه به روایت نقل شده متوجه خواهیم شد که نبی (ص) و صاحب ولایه علویه علی بن ابی طالب و فرزندان وی (ع) مجاز در تصرف در مال و نفوس امت در تمام شؤون هستند.

بر اساس تحلیل فوق، مریدان طریقت نسبت به پاره ای از مشایخ خود دو اعتقاد اساسی دارند:

۱- مرشد طریقتی خود را مجاز در تصرف همه شؤون خود می دانند و از این رو، به مرشد خود «بابا» می گویند.
 ۲- تصرف پاره ای از مشایخ، افزون بر خروج سالک از اطوار طبیعت و وصول سالک به عالم ملکوت، باقی می ماند؛ و گویی سالک به همراه همان استاد دنیایی خود، به سیر خود در عوالم ملکوت و حتی جبروت ادامه می دهد؛ از این رو سالک نسبت «ابوت» استاد را در تمام اطوار احساس می کند؛ لذا سالک همراه با واژه عاطفی «بابا» از استاد خود یاد می کند.
 بنابراین، لقب «بابا» برای پاره ای از بزرگان تصوف در معنی حقیقی، مشعر بر مجاز بودن شخص در ارشاد، و قدرت تام وی در اداره شؤون سالک است.

(منقول از نگاشته نگارنده از: دانشنامه تخت فولاد ج ۱/ ۲۶۳، مدخل: بابا)

د: دقیقترین سند برای تاریخ وفات وی، یعنی روز یکشنبه ۲۶ ربیع الاول، سال ۷۶۹ ق همین سنگ نوشته است، که این تاریخ می تواند با تاریخ انجام شرح فصوص وی همخوان باشد. از این رو، در مخدوش بودن گزارش برخی مورخان در سال وفات وی در ۹۴۶ ق و انتساب وی،^۱ به استرabad جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند

۲- اگر تعبیر شیرازی از استاد خود کاشانی به عنوان «شیخ» به معنی عرفانی تلقی گردد - که این امر با توجه به سیاق عبارتهای مکرر وی تأیید می شود - نسب خرقة وی به کاشانی و از طریق او به عبدالصمد نطنزی می رسد، و به روایت نایب الصدر،^۲ این انتساب از آن طریقت سهروردیه است.

البته، در این مقام در خور توجه است که اگر قید «شطّار» در سنگ نوشته او مورد ملاحظه قرار گیرد، به گونه ای انتساب وی به طریقت شطاریه، قوّت می گیرد، که این امر منافی انتساب یک سالک به دو طریقت در طول هم نیست.

۳- بنابر اسناد موجود از زندگی استاد وی کاشانی، این استاد تا حدود سال ۶۹۹ ق در کاشان، در سال ۷۱۷ ق در بغداد و در سال ۷۳۱ ق در ربع رشیدی بوده است؛^۳ لذا شاید بهره شیرازی از این استاد را بتوان در شیراز، مسقط الرأس وی، مسلم دانست. حال با توجه به تاریخ درگذشت شیرازی در ۷۶۹ ق، شاید بتوان عمر وی را با توجه به سن آموزش، افزون بر ۸۵ سال انگاشت.

۴- استاد دیگر شیرازی، داود قیصری، به قطع ساکن مناطق روم و مصر بوده است^۴ و بر اساس عبارت قیصری در آغاز شرح خود، مشعر بر اهدای اثر خود به غیاث الدین محمد، فرزند خواجه رشید فضل الله^۵ وی حدود سالیان ۷۲۴ تا ۷۳۱

۱ - کشف الظنون، ج ۲/ ۱۲۶۴

۲ - طرائق الحقایق ج ۲/ ۳۰۲

۳ - مقدمه مجموعه مصنفات کاشانی/ ۸۵-۸۶

۴ - الاعلام ج ۲/ ۳۳۵

۵ - شرح فصوص قیصری/ ۶

ق در منطقه تبریز بوده است (هادی زاده، مجموعه رسائل و مصنفات، ص ۸۷).
حال شاید بتوان گفت که عارف شیرازی چه بسا در همین ایام اقامت قیصری
در تبریز از او بهره برده است.

نکته در خور توجه در این مقام آن است که درگذشت قیصری در سال ۷۵۱ ق
دانسته شده (زرکلی، همان) که این تاریخ به هیچ وجه، با یاد قیصری به عنوان
«قدس سره» و «رضوان الله» در شرح شیرازی که در ۷۴۳ ق انجام پذیرفته،
همخوان نیست.

۵- متأسفانه، تا حال تحریر هیچ اطلاعی در خور توجهی از نعمان خوارزمی
به دست نیامده است، ولی اگر عنوان «خوارزمی» در نام وی به رسم سایر اعلام،
مشعر بر محل زندگی یا تولد وی در خوارزم باشد، و عدم یاد کرد او در تراجم
صوفیان ایرانی میانی، اساسی تلقی گردد، می توان اذعان داشت که شیرازی در
سال ۷۳۹ ق در منطقه خوارزم به خدمت این استاد خود رسیده است.

مؤید این برداشت می تواند همان یادکرد شیرازی از نعمان باشد: «در سرای
برکت، حضور نوربخش نعمان الخوارزمی مشرف گشتم» بنابر اسناد موجود
«سرای» نام منطقه ای بزرگ و خوش آب و هوا در خوارزم، نزدیک رودخانه
اتیل است.^۱

بایسته ذکر است که با توجه به همعصر بودن نعمان خوارزمی با کاشانی و
قیصری و از سویی تخصص وی در اندیشه های ابن عربی به گزارش شیرازی،
قاعدتاً بایستی خوارزمی از شاگردان مؤید الدین جندی یا سعید الدین فرغانی، از
عرفای هم منطقه خود باشد.

مزار این عارف برجسته، همچنان که از سنگ نوشته وی هم هویداست، از
دیرباز تاکنون مورد توجه بسیاری از اندیشه وران شیعی بوده است، که از این میان

داستان کرامت آمیز مزار وی در مورد شیخ بهایی^۱ و ارادت محمدتقی مجلسی و ملاحسن نائینی آرندی^۲ و سیدعبدالکریم کشمیری در خور توجه است.

۶- در ذیل شرح احوال، بزرگ عارف سده هشتم و نهم، شاه نعمت الله ولی کرمانی (۷۳۱-۸۳۴ ق)، به نام رکن الدین شیرازی، بر می خوریم^۳ که با توجه به تاریخ درگذشت شیرازی در ۷۶۹ ق این نقل قوت می یابد، و با احتساب سال تولد کرمانی و سنین آموزشی، شاه کرمانی در حدود سال ۷۵۰ ق به بعد، بایستی محضر رکن الدین شیرازی را دریافته باشد. و گویی ثمره این شاگردی، انتقال معارف ابن عربی وکاشانی از طریق شیرازی به کرمانی است، که در آثار وی همچون ترجمه اصطلاحات صوفیه کرمانی منعکس است.

۷- در نفحات الانس جامی، ص ۲۶۴، نام عارفی به عنوان رکن الدین شیرازی از بزرگان سهروردیه آمده است: «شیخ عبدالله بلیانی... وی خرقة از پدر خود

۱ - در تاریخ عالم آرای عباسی ج ۳ / ۹۶۷ آمده است: «وفات شیخ بهاء الدین عاملی؛ شمه‌ای از اوصاف کمال و شرمه- ای از فضل و افضال آن حمیده خصال در صحیفه اول این دفتر رقم نگارش یافته ظاهر حالش بوفور دانش و علوم آراسته و بدرجات عالیّه اجتهاد و اخلاق حسنه پیراسته باطن فیض مواطنش بفقر و درویش نهادی موصوف و بسیر و سلوک معروف و با زمهر اهل الله قرین بود درین سال روزی در مقابر مشهور بتربت عارف ربانی بابا رکن الدین اصفهانی بادای صلوة مشغول بود آوازی از قبری بگوش شیخ رسید که در عالم روحانی یکی از اهل قبور و آسودگان نهانخانه خاک با او بتکلم درآمده گفته بود که اینهمه غفلت چیست حالا تیقظ و هنگام آگاهی است و قایل اسم و نسب خود اظهار نموده بوده و از اسرار خفیه حرفی چند بر زبان آورده اما حضرت شیخ تقریر آنها نفرمودند و زیاده از حرف غفلت و ایمای آگاهی و انتباه اظهاری نکردند بعد از واقعه آن حضرت یکی از احباء که محرم اسرار شیخ بود دو سه کلمه گفته بود. الحاصل بعد از وقوع این واقعه غریبه سر به جیب تفکر فرو برده چند روز ترك معاشرت احباء و خلان و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر آخرت میگردد و مترصد ارتحال ازین دار ملال و متفحص ماه شوال بود و لحظه بفرغ خاطر نمی غنود تا آنکه طلبه علوم که همه روز ازو مستفیض بودند بپراهمین عقلیه و دلایل نقلیه شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بوده بظاهر فیض القاء علوم از طلبه باز- نگیرد و مثنویات آنرا علاوه طاعات و عبادات شمرد از تکرار اینگونه مقالات خاطرش فی الجمله آرام گرفته رفته رفته با خلق الله بدستور آمیزش نموده تا سه ماه ظاهرا اوقات بمباحثه علوم و افاده تلامذه صرف نموده در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشت و باطنا با آسودگان عالم ارواح همراه و با روحانیان عالم اشباح دمساز بود تا آنکه در چهارم شهر شوال این سال مریض گشته هفت روز پهلوی بر بستر ناتوانی داشت در روز هشتم که سه شنبه دوازدهم شهر شوال بود طایر روح شریفش از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده بعالم قدس پرواز نمود». نیز بنگرید: روضات الجنّات ج ۷/ ۷۸.

۲ - تاریخ اصفهان / ۱۱-۱۲

۳ - تحقیق در احوال و آثار شاه نعمت الله ولی / ۳۵

دارد... و وی از شیخ اصیل الدین شیرازی و وی از شیخ رکن الدین شیرازی...»
 با توجه بدین نقل، این شخص نایستی بابارکن الدین شیرازی باشد؛ زیرا که در
 شرح شیرازی به دنبال نقل غزلی از بلیانی بدین نکته اشاره شده که، برخی بر وی
 خرده گرفته اند، که شیرازی از آن پاسخ گفته است: «بر زبان شیخ المشایخ امین
 الدین علی بلیانی سلمه الله در غزلی که گفته بود چنین رفته... بعضی از عزیزان در
 شیراز زبان طعن بر آن عارف گشوده بودند. و این ضعیف، سخن شیخ مستحضر
 بودم، جواب ایشان از آنجا گفته شد»؟؟ و این عبارت مشعر بر معاصرت وی با
 بلیانی است، نه شاگردی وی. لذا باید اذعان داشت که تقریباً در یک سده، دو رکن
 الدین شیرازی وجود داشته اند.

تکمله: مقبره بابارکن الدین شیرازی، یکی از قدیمترین آرامگاه های مغولی
 موجود در اصفهان است، که چندین بار مرمت شده است. بنابر کتیبه موجود در
 مدخل بقعه به خط ثلث محمد صالح اصفهانی مولوی، به اهتمام شاه عباس^۱ اول
 بخشی از آن مرمت شده و بر اساس کتیبه چله خانه آن در سال ۱۱۱۲ ق در
 زمان شاه سلطان حسین صفوی تعمیری بنیادین در آن انجام پذیرفته است. بنا به
 سنگ نوشته دیوار غربی مدخل بقعه، در سال ۱۲۰۰ ق توسط میرزا محمد
 نصیربایزدی بسطامی تعبیر گردیده و گویی پس از این تاریخ نیز چندین بار مرمت
 شده است.^۲ بر این مقبره زیبا، گنبدهرمی فیروزگونی با دوازده ترک بر روی پنج
 پایه، به عدد ماه های سال یا عدد ائمه دوازده گانه وجود دارد که در نوع خود اثر
 هنری بس زیبا و در خور توجهی را فراهم آورده است.^۳

۱ - در سفرنامه شاردن ج ۴ / ۱۵۶۰ آمده است: «گنبد مقبره بابا رکن الدین از درون و بیرون با کاشیهای نگارین و خوش
 رنگ پوشیده شده است. شاه عباس بزرگ چون دریافت که مردم اصفهان بدین ولی درگذشته اعتقاد راستین دارند خوشامد
 ایشان این مقبره را برآورد. وقتی مسافران از شیراز به اصفهان می آیند از مسافتی مانده به پایتخت آن را به شکل مخروط
 می بینند».

۲ - (تاریخ اصفهان/ ۶-۹)

۳ - جامعترین نگاشته در باره معماری زیبای بقعه بابا رکن در دانشنامه تخت فولاد ج ۱ / ۲۶۵ ذیل مدخل بابا رکن الدین،
 تکیه آمده است: «تکیه و بقعه بابارکن الدین، مدفن یکی از عرفای مشهور قرن هشتم هجری قمری، به نام رکن الدین مسعود

بن عبدالله بیضاوی، معروف به بابارکن الدین است که علمای بزرگ دوران صفوی، همچون شیخ بهایی و علامه مجلسی به او ارادت خاص داشته و به جلالت قدر او اذعان نموده و او را صاحب کرامات دانسته اند.

تاریخ اتمام این بقعه بر اساس کتیبه بالای سر درب که به خط ثلث سفید بر زمینه لاجوردی نوشته شده و از آثار محمد صالح اصفهانی و به نام شاه عباس اول صفوی است، ۱۰۳۹ ق ثبت شده است.

معماری بنای بقعه شامل فضای گنبدخانه با طرح پنج صفت داخلی است که به وسیله آجر و گچ و سنگ و همچنین تزیینات کاشیکاری در خارج بنا ساخته شده است. مدفن متعلق به بابارکن الدین در صفت شرقی گنبدخانه واقع شده است. همچنین ساختار بیرونی بنا نیز، از جمله برجهای آرامگاهی پنج ترک است با گنبدی دو پوش شامل پوشش زیرین به صورت گنبد دورچین آجری با ارتفاع تقریبی دوازده متر از کف گنبدخانه و پوشش خارجی به صورت گنبد رک هرمی شکل دوازده ترک بر روی گریو (گریو یا گریوا به گردن بند گفته می شود) منشوری دوازده ترک با تزیینات کاشی فیروزه ای و نقوش سرترنج لاجوردی و سفید و در پای ترکها و نقش شمس در بالای گنبد و با ارتفاع تقریبی هجده متر از تارک گنبد تا کف گنبدخانه است و در جبهه شمالی آن ایوان ورودی و اتاقهای طرفین در دو طبقه موجود و همچنین فضای زیرزمینی محقری در سمت شرقی بقعه که ورودی آن در زیر آجر فرش بقعه مشخص گردیده که از آن به عنوان چله خانه و محل ریاضت استفاده می شده است. دو راه پله باریک نیز در طرفین درب ورودی و داخل گنبدخانه جهت دسترسی به اتاقهای بالا و بام تعبیه شده است.

استاد جلال الدین همائی در کتاب تاریخ اصفهان / ۳۳ (مجلد ابنیه و عمارات) طراحی و انتخاب جهت این بنا را با توجه به مواضع زمان می داند؛ بدین معنی که با مشاهده سایه و روشنی روی ترکهای گنبد همچون سنگ شاخص مسجد جامع عباسی (مسجد امام) می توان به وقت و ساعت در روز پی برد. این بنا در طول تاریخ، ساخت آن در چند نوبت مرمت شده که یک نوبت آن بر اساس کتیبه سنگی موجود بر دیوار سمت راست ورودی بقعه و داخل ایوان شمالی توسط قدوه السالکین، میرزا محمدنصیر بایزیدی بسطامی مورخ به سال ۱۲۰۰ ق است. و همچنین در سال ۱۳۶۴ ق نیز از طرف اداره باستان شناسی اصفهان به ریاست مرحوم جواد مجدزاده صهبا (مدفون در اتاق سمت چپ ایوان شمالی) مرمت گردیده است و نیز در دوران معاصر توسط سازمان میراث فرهنگی و در سال ۱۳۸۷ ش نیز توسط مجموعه فرهنگی تخت فولاد تعمیر گردیده است. از نظر شیوه معماری، از طرفی بر اساس وضعیت ساختاری بنا، مثل فرم قوسها و تزیینات و تاریخ اتمام بنا، مسلم است که این بنا در دوران صفوی به اتمام رسیده است، و از طرف دیگر، این بنا از نظر فوم جزو برجهای آرامگاهی محسوب می گردد که بخصوص در قرون هفتم و هشتم ساخت آنها مرسوم بوده است.

همچنین فرم معماری بنا و زمان وقوع فوت بابا رکن الدین مبین این مطلب است و می توان آن را با بناهایی همچون بقعه بابا قاسم و بقعه شیخ عبدالصمدنطنزی (واقع در نطنز، داخل مسجد جامع شهر) مقایسه نمود، که اولی با گنبدی رک و هشت ترک و کتیبه تاریخی سر درب به خط ثلث سفید معرق بر زمینه لاجوردی و مورخ به سال ۷۴۱ ق است که از نظر معماری گنبد مشابه بقعه بابارکن الدین است. این گنبد نیز در سال ۱۰۴۴ ق بر اساس کتیبه بالای سر درب توسط آقا زمان بن آقا جمال میوه فروش مرمت شده است؛ تقریباً زمان اتمام بنای رکن الدین. همچنین گنبد شیخ عبدالصمدنطنزی نیز از گنبدهای رک قرن هشتمی و به صورت هشت ترک است که تاریخ کتیبه داخل بقعه ۷۰۷ ق ثبت گردیده و قابل قیاس با گنبد بابارکن الدین است. بنابراین، می توان گفت که بنای بقعه بابارکن الدین در زمان انتخاب اصفهان به پایتختی صفویه (اول قرن یازدهم هجری) و در زمان شاه عباس اول به صورتی بسیار ساده تر؛ یعنی فقط بقعه ای با گنبد رک و بدون تزیینات و جزئیات و اضافات بوده و شاه عباس اول به دلیل ارادتی که به بابارکن الدین داشته، آن را کامل نموده است و یا اینکه بقعه به صورت نیمه ویرانه بوده است و در دوران صفوی آن را به صورت موجود بازسازی کامل نموده اند. لذا در هر دو صورت که باشد، به تحقیق و کاوش بیشتری نیاز است تا بتوان به واقعیت دست یافت.